



Iran Data Portal

Speaker or Agency: Abdolkarim Soroush
Title: Open letter by Dr. Soroush to Supreme Leader
Language: English, Persian
Western Date: 10 September 2009
Persian Date: 19 Shahrivar 1388
Source: http://www.facebook.com/note.php?note_id=135531947605&ref=mf;
<http://www.rouydadnews.com/pages/150.php>
Translator: Rahavard (Mousavi Facebook)
Date Translated: 11 September 2009

Open letter by Dr. Soroush to Supreme Leader

Abdolkarim Soroush, a prominent Iranian writer and researcher, and famous Islamic intellectual has harshly criticized Ayatollah Ali Khamenei and predicted the downfall of his regime in an open letter.

In a letter to Ayatollah Ali Khamenei, Abdolkarim Soroush, the reformist writer and intellectual, has predicted that the opposition will celebrate the “downfall of religious dictatorship” in Iran.

Mr. Soroush in this letter issued on Wednesday September 10th considered the decay of legitimacy of the Supreme Leader as the greatest achievement of post-election events. He writes: “getting over the fear by citizens and decadence of Supreme Leader’s legitimacy were the greatest achievements of this honorable protest against the incursion and it awakened bravery and resistance [in the

people].”

Abdolkarim Soroush who had endorsed Mehdi Karroubi (one of the reformist candidates in the presidential election) writes: “we are a prosperous generation. We will celebrate the decay of religious dictatorship. An ethical society and a non-religious government are shining in the future of our honorable people.

Following the results of the presidential election in Iran, protests were held in Tehran and some other cities. According to the judiciary officials during these peaceful protests four thousand people were arrested.

The committee formed by Mehdi Karroubi and Mir-Hossein Mousavi to follow up the status of the detainees has reported: “in these protests 72 people were killed, while according to the latest report released by the government officials in Iran only 36 people were killed.”

People’s Religion and the Supreme Leadership

Mr. Soroush has clearly accused the Supreme Leader of demanding power and writes:

“You were willing to sacrifice God’s prestige for yours. You would be fine if people turned their back to religion and prophecy but as long as they didn’t do it to your leadership.”

Quoting Khamenei on his post-election remarks saying: “Respect for the regime is damaged and its prestige is ravaged.” Soroush writes: “believe me I had never heard such great news in my entire life!”

In this open letter Soroush says that he had advised the Supreme Leader twelve

years ago to take the path of freedom as a “method” and decline the supremacy and justice [of his position].

Regarding the suppression of media and political and social activists, Soroush writes, “You took the wrong path and now you are trapped and have become victims of the closed system that you created a long time ago in which you could not tolerate any criticism, opinion, science or news.”

This religious thinker, who lives in exile due to the pressure from radicals and is currently teaching in a university in the United States, has accused Ayatollah Khamenei of “crime” in addition to “fraud.”

Soroush writes, “You started the crime as if your betrayal and fraud were not enough; since betrayal and crime did not suffice, you added the rape of prisoners, since that was not yet sufficient you accused them of espionage and dishonor; you did not even have mercy on the dervishes, the religious figures, writers or students and killed them all.”

He is pointing at the reports that have been released in the past months regarding murder, torture and rape of the protesters during the post-election events in Iran.

Soroush, who used to collaborate with the “Cultural Revolution Campaign” in the beginning of the Islamic Revolution regime, says: “God! I hold you witness; I, who have always been concerned about the religion and have taught religion, seek refuge from the injustice of this dictatorship; if I have ever mistakenly and unconsciously assisted the tyrants I seek forgiveness and salvation from you.”

عبدالکریم سروش :

ما زوال استبداد دینی را جشن خواهیم گرفت

عبدالکریم سروش در نامه ای سرگشاده خطاب به رهبر ایران می نویسد: می دانم که روزهای تلخ و سختی را می گذرانید. خطا کرده اید، خطایی سخت. تدبیر این خطا را من دوازده سال پیش به شما نشان دادم. گفتم آزادی را چون روش بگیرید. از حق بودن و فضیلت بودنش بگذرید .

مشروح این نامه به شرح زیر است:

بنام خدا

عروسی خونین پایان یافت و داماد دروغین به حجله در آمد .

صندوق ها بر خود لرزیدند و دیوان در تاریکی رقصیدند.

قربانیان در کفن های سپید به نظاره ایستادند و زندانیان با دست های بریده کف زدند

و جهانیان یک چشم خشم و یک چشم نفرت، داماد را بدرقه کردند .

چشم روزگار فاش گریست و خون از سر ایوان جمهوری گذشت.

شیطان خندید و آنگاه ستاره ها خاموش شدند و فضیلت به خواب رفت.

آقای خامنه ای،

که این کند که تو کردی به ضعف همت و رای؟

ز گنج خانه شده خیمه بر خراب زده

وصال دولت بیدار ترسمت ندهند

که خفته ای تو در آغوش بخت خوابزده

درین قحط سال فضیلت و عدالت همه از شما شاکمی اند و من از شما متشکرم. "زان یار دلنوازم شکری است با

شکایت." نه اینکه شکایتی نداشته باشم. دارم و بسیار دارم اما آنها را با خدا در میان نهاده ام. گوشه‌های شما

چندان از ستایش و نوازش مداحان پر و سنگین شده است که جایی برای صدای شاکیان ندارد. ولی من از شما

بسیار متشکرم. شما گفتید که "حرمت نظام هتک شد" و آبروی آن به یغما رفت. باور کنید که در تمام عمر خود

خبری بدین خوشی از کسی نشنیده بودم. آفرین بر شما که نکبت و ذلت استبداد دینی را اذعان و اعلام کردید.

شادم که آخر الامر آه سحرخیزان به گردون رسید و آتش انتقام الهی را برافروخت. شما حاضر بودید آبروی خدا

برود اما آبروی شما نرود. مردم به دیانت و نبوت پشت کنند اما به ولایت شما پشت نکنند. شریعت و طریقت و

حقیقت مجاله شوند اما ردای ریاست شما چین و چروک نخورد. اما خدا نخواست. دل‌های سوخته و لب‌های دوخته و خون‌های ریخته و دست‌های بریده و دامان‌های دریده نخواستند و نگذاشتند. پاکان و پارسایان و پیامبران نخواستند. محرومان و مصلحان و ستم‌کشیدگان و ستم‌ستیزان نگذاشتند.

پری نهفته رخ و دیو در کرشمه حسن، "قصه جمهوری ولایی شما بود. و اینک خدا را شکر که پرده عصمت دروغین این دیو دریده شد. رازش فاش و مشتش باز شد و تردامنی اش بر آفتاب افتاد. و جهانیان با خشم و حیرت آن را برهنه مشاهده کردند.

آقای خامنه‌ای،

می‌دانم که روزهای تلخ و سختی را می‌گذارید. خطا کرده‌اید، خطایی سخت. تدبیر این خطا را من دوازده سال پیش به شما نشان دادم. گفتم آزادی را چون روش برگزید. از حق بودن و فضیلت بودنش بگذرید. آن را برای رسیدن به حکومتی کامیاب به کار بگیرید. این را که می‌خواهید؟ چرا شیپور را از سر گشاد می‌زنید؟ چرا میان مردم عسسان و خفیه نویسان و جاسوسان می‌گمارید تا ضمیر آنان را بخوانند یا به حيله و ترفند، سخنی از زیر زبانشان بکشند، و راست و دروغ و نارس و ناقص بشما گزارش دهند؟ مطبوعات را، احزاب را، انجمن‌ها را، ناقدان را، مفسران را، معلمان را، نویسندگان را ... آزاد بگذارید، مردم به صد زبان حکایت خود را آشکارا خواهند گفت و پنجره‌های خبر و نظر را بر روی شما خواهند گشود و شمارا در تدبیر ملک و تنظیم نظام یاری خواهند کرد. مطبوعات را خفه نکنید. آنها ریه‌های جامعه‌اند. اما شما از بیراهه و کژراهه رفتید. و اینک در طلسم تهلکه‌ای افتاده‌اید و قربانی نظام بسته‌ای شده‌اید که دیرگهیست خود آن را آفریده‌اید، که نه نقد در آن می‌رود نه نظر، نه علم نه خبر. گمان می‌کنید با خواندن بولتن‌های محرمانه و گوش کردن به مشاوران گوش به فرمان، خبرهای کامل و جامع را به چنگ می‌آورید. اما هم انتخاب خاتمی هم انتخاب سبزو موسوی باید به شما نموده باشد که افیون استغنا و افسون استبداد، زیرکی و دانایی را از شما ستانده است. و اینک برای جبران آن گناه ناشی از جهل ناشی از استبداد، دست به ارتکاب گناهان بزرگتر می‌زنید. و خون را به خون می‌شوئید مگر طهارتی حاصل کنید.

خیانت و تقلب کم بود دست به قتل و جنایت بردید، خیانت و جنایت بس نبود تجاوز به زندانیان را بر آن افزودید، قتل و تجاوز و تقلب هنوز کم بود تهمت‌های جاسوسی و ناموسی را هم بر آن اضافه کردید. درویشان و روحانیان و نویسندگان و دانشجویان را هم امان ندادید و از دم تیغ گذرانید. عاقبت هم به جانان و بانیان جایزه دادید و به ریش همه خندیدید و ریش سرباز بی‌نوایی را گرفتید که چرا ماشین ریش تراشی را به سرقت برده است!

از صبر خدا در شگفت بودم. می‌دانستم که

لطف حق با تو مداراها کند
چونکه از حد بگذرد رسوا کند

می دانستم که مادران داغدار و پدران سوگوار در خفا می سوزند و می گریند و به زبان حال و قال با خدا می گویند:

ربنا اخرجنا من هذه القرية الظالم اهلها و اجعل لنا من لدنك وليا و اجعل لنا من لدنك نصيرا (خداوندا ما را از این محیط پرستم نجات بخش و برای ما پیاوری بفرست).

می دانستم که "چه دست ها که ز دست تو بر خداوند است." زندانها معبد بود و عابدان روز و شب در سجود، سقوط ولایت جابر را از خدا به دعا می خواستند (و می خواهند).

ندای آقا سلطان که به خاک شهادت افتاد و حنجره اش به گلوله ستم سوراخ شد به درگاه سلطان عالم نالیدم که باز هم ندای خلیق را نمی شنوی؟ چون عیسی بر صلیب گله کردم که "خدایا چرا ما را رها کرده ای"، مگر سیاهکاران را نمی بینی که سبزه ها را سرخ کرده اند، مگر عبوسان و ترش رویان را نمی نگری که شیرینی ها را تلخ کرده اند، سوختن خرمن امنیت و کرامت انسان را می نگری و ذلت اعتراف زندانیان و شوکت شریانه ستمگران را می بینی و باز هم استغنا می ورزی؟

تا روزی که آن اقرار مجبورانه و مکروهانه یعنی آن کلمات سه گانه را شنیدیم: "هتک حرمت نظام"، که چون حدیث سرو و گل و لاله و چون ثلاثه غسله جان بخش بود. گویی کلمات آن خطیب نبود. کلمات تو بود خدایا که در خطابه جاری شد. دانستم که دست به کار اجابت شده ای و باد را فرمان داده ای تا آتش را به کشتزار فرومایگان ببرد. سجده کردم و سپاس گزاردم که

آفرین ها بر تو بادا ای خدا
بنده خود را ز غم کردی جدا

آتشی زد او به کشت دیگران
باد آتش را به کشت او بران

آقای خامنه ای،

می خواهم به شما بگویم دفتر ایام ورق خورده است و بخت از نظام برگشته است، آبرویش به یغما رفته است و طشت رسوائیس از بام تاریخ افتاده است. کشف عورت شده است. خدا هم از شما رو گردان شده و ستاریت خود را باز گرفته است. آن دلیری ها که در کنج خلوت و در پرده تزویر می کردید فاش شده است. آه جگرسوختگان و جان باختگان و دهان دوختگان کارگر افتاده است و دامان و گریبان شما را سوخته است. خانم که بگویم باب توبه هم به روی شما بسته شده است. شریعت هم از شما شفاعت نخواهد کرد که مشروعیت از شما گریخته است. ایران سبز از این پس دیگر آن ایران سیاه و ویران نیست. سبزی و سبیدی این جنبش به عنایت و اجابت الهی بر سیاهی جور شما پیشی گرفته است. خاک و آب و آتش و ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند تا به فرمان خدا بر علیه شما بشورند.

سالها اعوان و انصار شما زیر چتر حمایت و ولایت شما چون شغالان گرسنه در پوستین خلق افتادند و امنیت و عدالت را از مردم ربودند، دهانشان را بستند، عزتشان را ستاندند، راحتشان را گرفتند، گلویشان را فشردند، خون در دل و اشک در چشمشان نشانند، زهر قساوت را به آنان چشانند و چون قومی اشغال شده به اسارتشان گرفتند، حقوقشان را پامال کردند، آذیشان را به تاراج بردند، حرمتشان را شکستند، افکارشان را به سخره گرفتند، دینشان را وارونه کردند، کارخانه مقدس تراشی تراشیدند، و به نام دین خرافه فروختند، کامشان را تلخ و روزشان را شب کردند، دست خیانت در صندوق آراء شان گشودند، و پای اهانت بر کرامتشان نهادند، دانشگاه ها را به دست جهال سپردند، و بیت الاحزانی بنام صدا و سیما را از دروغ و تهمت انباشتند، و درس غلامی و غمناکی به مردم دادند. نظر حرام نمودند و خون خلق حلال، اجتماعات دروغین و گزاف بر پا کردند، و لاف زنان به مردم دنیا فروختند که همگان عاشقان سینه چاک نظام ولایتند. در زندانها و قتلگاه ها از قتل و تجاوز و تعدی و ضرب و شتم و جرح و شکنجه آن کردند که مغولان نکردند، شرع و قانون را زیر پا گذاشتند، و علم جهل و تعصب برافراشتند، نادانان را بر کشیدند و دانایان را فروکوفتند، لذت را از جوانان و حرمت را از پیران دریغ داشتند، آیت الله های رنگین ساختند و فتاوی سنگین از آنان گرفتند تا نویسندگان و ناقدان را به طناب توحش خفه کنند و به ساطور سبعیت بند از بند بکشایند، در پی مالیخولیای دشمن ستیزی هر روز مهلکه ای و معرکه ای تراشیدند و جمعی را به بند کشیدند، و اقرار بر مضحک بر زبانشان نهادند و کیفرهای مهلک بر جانشان. عمه استبداد نظامی و قضایی بیداد را به نهایت رساندند، گویی نظام قسم خورده بود که از صدام و حجاج چیزی کم نیاورد.

این مکرهای سرد و رندی های واژگونه و زیرکی های ابلهانه، و ستم های آشکار و نهان و زور و تزویر های گران و حق کشی ها و آدم کشی ها و تقلب ها و تخلف های پر عفونت و دراز مدت ، آتشی در وجدان رعیت

افروخت که کاشانه ولایت را بسوخت. آن اعتراض پس از انتخابات نه "رزمایش" بود، نه "فتنه" و نه "مسجد
ضرار" (که دارالضرب شما هر روز مهری بر آن می زند)، بل طغیان و غلیان غیرت بود بر علیه غارت.
وجدانهای بیدار، بر رای خود، بر انتخاب خود، بر حقوق شهروندی خود، بر آزادی اندیشه خود، غیرت ورزیدند
و بر غارتگران رای و حقوق و آزادی، آرام و متین شوریدند. دزدان سراسیمه بر خود پیچیدند، ولی ما صدای
خنده خدا را شنیدیم که در فضا پیچید. او از ما راضی بود. دعای ما را شنید و جانیان و بانیان را رسوا کرد.
مرگ ترانه (موسوی)، ترانه مرگ استبداد بود.

آقای خامنه ای،

بارها حافظان، حکام جائر زمانه را بزبان رمز موعظه کردند که:

با دعای شب خیزان ای شکر دهان مستیز
در پناه یک اسم است خاتم سلیمانی

و گفتند:

مکن که کوکبه دلبری شکسته شود
چو بندگان بگریزند و چاکران بجهند

نشنیدند و عاقبتشان را شنیدی.

جنبش سبز برای آفریدن ایرانی سبز اکنون محکم نهاد شده است. چون شجره طیبه ای که پای در زمین و سری
در آسمان دارد و به اذن خدا در ثمر بخشی است (اصلها ثابت و فرعها فی السماء - سوره ابراهیم). این جنبش
شهید سبز خود، شعر و شاعر سبز خود، ادب و هنر و گوینده و گفتمان سبز خود را پیدا کرده است. محصول
بیست سال جهاد فرهنگی و دردمندان روشنگران و پیکارگران عرصه سیاست و فرهنگ است. بیهوده می کوشید
با نظامی گری و انوری پروری به سبک سلطان سنجر و سلطان محمود آن را در هم بشکنید. خود را مگر
بشکنید.

این نه آن شیر است کز وی جان بری
یا ز پنجه قهر او ایمان بری

فرو ریختن رعب رعیت و زوال مشروعیّت ولایت بزرگترین دستاورد شورش غیرت بر غارت بود و شیر خفته شجاعت و مقاومت را بیدار کرد. نه تطاول نظامیان نه تجاوز حرامیان، نه خاک افشاندن در چشم مروت نه باد افکندن در آستین ژنده قدرت، نه تکیه بر سبّعیّت حیوانی نه حمله به علوم انسانی، نه مداحی مداحان مزدور نه شاعری شعر فروشان کم شعور، هیچکدام قامت مقاومت را خم نخواستند کرد. استبداد دینی رسوای کفر و دین شده است. و در مزرع سبز جنبش هنگام دروی آن رسیده است. ما این را به دعا از خدا خواسته ایم و خدا با ماست.

برگشتن بخت و روزگار شاهدهی شیرین تر از این ندارد که عیدهای شما همه عزا شده است. و هر چه روزی شما را می خنداند اینک می گریاند و می لرزاند. دانشگاهی که می خواستید به پابوس شما بیاید، اکنون به کابوس شما بدل شده است. تظاهرات خیابانی، اجتماعات آئینی، رمضان و محرم، حج و روضه و ماتم همه برای شما نماد نحوست شده اند و به زیان شما روان می شوند.

ما نسل کامکاری هستیم. ما زوال استبداد دینی را جشن خواهیم گرفت. جامعه ای اخلاقی و حکومتی فرادینی طالع تابناک مردم سبز ماست.

ما آزادی را ارج خواهیم نهاد و قدر خواهیم دانست، همان آزادی که شما به آن ظلم کردید و قدرش را ندانستید و اکنون مظلّمه اش را می برید. فاشیسم مشربان به شما فروختند که آزادی یعنی بوالهوسی و اباحی گری و لابالی روشی. و ندانستید که شفای امراض مهلک نظام شما در این خجسته آزادی است. بی جهت بدنبال مفسدان اقتصادی می گردید (که در آن هم عزمی و جدیتی نیست). اگر مطبوعات را آزاد می گذاشتید، فسادها را رو می کردند و مفسدان جرات فساد نمی کردند. می گذاشتید نقد شما را بگویند تا شما هم به ورطه استبداد رای و نخوت شوکت و فساد قدرت در نمی افتادید. می گذاشتید سخن راستین مردم را با شما در میان بگذارند تا مستی بی خبری از سرتان بپرد. آنها مدارس میهن اند، نه "پایگاه دشمن." و چه باک که درهای مدارس باز باشد و شما هم در آن شاگردی کنید.

ما دیانت را هم ارج خواهیم نهاد، همانکه شما آن را بازیچه مصالح قدرت خواستید و بنام آن درس غلامی و غمناکی به مردم دادید و ندانستید که شادی و آزادی با ایمان راستین همپیمانند و اجبار فقیهانه، حریت مومنانه را می ستاند و قدرت شریعت مدار هم قدرت و هم شریعت را فاسد می سازد. حکومت بر مردمی شاد و آزاد و آگاه و چالاک افتخار دارد نه رعیتی دربند و غمناک.

با خود می گویم برای که اینها را می نویسم؟ برای نظامی که بخت از او برگشته و آب از سرش گذشته و تشنه در سراب مانده و خیمه بر خراب زده و چشم نجابتش بسته و ستون صلابتش شکسته و از چشم خواص و عوام افتاده و طشت رسوائیش از بام افتاده است؟ و آنگاه به یاد می آورم کلام خالق سبحان را در ذکر حکیم که:

و اذ قالت امه منهم لم تعظون قوما الله مهلكم او معذبهم عذابا شديدا قالوا معذرة الي ربكم و لعلمهم يتقون (آنان پرسیدند چرا کسانی را موعظه می کنید که خدا قطعا هلاک و عذابشان خواهد کرد، موعظه گران گفتند عذری است تا خدا ما را به گناه آنان نگیرد، شاید هم پند ما در آنان درگیرد - سوره اعراف ۱۶۴)

بارخدايا تو گواه باش، من که عمری درد دین داشته ام و درس دین داده ام. از بیداد این نظام استبداد آئین برائت می جویم و اگر روزی به سهو و خطا اعانتی به ظالمان کرده ام از تو پوزش و آمرزش می طلبم.

ای خدای خرد و فضیلت! به صدق سینه مردان راستگو و به آب دیده پیران پارسا دعای ما را هم با دعای سحرخیزان و روزه داران و عابدان و صالحان همراه کن و شکوه دردمندان ما را بشنو و بر سینه های بریان و چشم های گریان ستمدیدگان رحمت آور و بیش از این خلقی را پریشان و خروشان مپسند. دوستان خود را به دست دشمنان مسپار و خرد و فضیلت را از اسارت این نامردمان به در آر. باد را بگو تا خیمه استبداد را بر کند و آتش را بگو تا ریشه بیداد را بسوزاند. آب را بگو تا فرعون ها را غرق کند و خاک را بگو تا قارون ها را در خود کشد. ابرها و باران ها را بگو تا رحمت و عدالت و شادی و شفقت بر این قوم مظلوم محروم ببارند و خارزار رذیلت ظالمان را به گلزار فضیلت عادلان بدل کنند.

آب و دریا ای خداوند آن توست
باد و آتش جمله در فرمان توست

گر تو خواهی آتش آب خوش شود
ور نخواهی آب هم آتش شود

تو یزن یا ربنا آب طهور
تا شود این نار عالم جمله نور

رمضان مبارک ۱۴۳۰ قمری
شهریور ۱۳۸۸ شمسی
عبدالکریم سروش